

ارمغان آورده می‌شود. لنین در ترویج این نظریه جایگاه ویژه‌ای دارد. عقاید وی تا امروز نیز بر ذهن غالب عناصر و جریانات چپ چیره است. لنین در اثر معروف خود "چه باید کرد؟" با اقتباس عقایدی از کارل کائوتسکی می‌نویسد:

"ما گفتیم که آگاهی سوسیال دموکراتیک در کارگران اصولاً نمی‌توانست وجود داشته باشد. این آگاهی را فقط از خارج ممکن بود وارد کرد. تاریخ تمام کشورها گواهی می‌دهد که طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می‌تواند آگاهی تردیونیونیستی حاصل نماید، یعنی اعتقاد حاصل کند که باید تشکیل اتحادیه بدهد، بر ضد کارفرمایان مبارزه کند و دولت را مجبور به صدور قوانینی بنماید که برای کارگران لازم است و غیره. ولی آموزش سوسیالیسم از آن تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی نشو و نما یافته است که نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران تتبع نموده‌اند. خود مارکس و انگلس موجدین سوسیالیسم علمی معاصر نیز از لحاظ موقعیت اجتماعی خود در زمره روشنفکران بورژوازی بودند. به همین گونه در روسیه نیز آموزش تئوریک سوسیال دموکراسی کاملاً مستقل از رشد خودبه‌خودی جنبش کارگری و به مثابه نتیجه طبیعی و ناگزیر تکامل فکری روشنفکران انقلابی سوسیالیست به وجود آمده است."^(۳۰)

در این جا قصد ما بررسی مفصل نظریه لنین - کائوتسکی نیست. با این وجود لازم است به چند نکته اشاره کنیم. ذکر این نکات به ما کمک خواهد کرد تا بهتر دریابیم که بلشویک‌ها از چه زاویه‌ای به جنبش کمیته‌های کارخانه نگاه می‌کردند.

۱- همان گونه که از نقل قول بالا روشن است، طبق نظریه لنین - کائوتسکی، آگاهی سوسیالیستی و مبارزه طبقه کارگر دو روند مجزا از یکدیگرند. بر اساس آن طبقه کارگر با قوای خود نمی‌تواند به آگاهی سوسیالیستی دست یابد؛ زیرا مبارزه این طبقه برای تغییر زندگی خویش، فراتر از "آگاهی تردیونیونیستی"

۳۰. لنین، "چه باید کرد؟"، آثار منتخبه در یک جلد، ص ۸۲، تأکید در اصل است.

نمی‌رود. آن کسانی که صلاحیت و قابلیت آفرینش "آگاهی سوسیالیستی" را دارند، روشنفکران طبقات دیگرند. "آگاهی سوسیالیستی" در مغز اینان، بدون ارتباط با جنبش کارگری پرداخته و سپس به درون طبقه کارگر برده می‌شود. چرا که "آموزش سوسیالیسم" از طریق "تئوری‌های فلسفی، تاریخی و اقتصادی" که "نمایندگان دانشور طبقات دارا و روشنفکران پژوهش کرده‌اند" حاصل می‌شود. و این مستقل از جنبش کارگری بوده، ربطی به آن ندارد.

این بینش فقط یکجانبه‌نگر نیست، تنگ‌نظرانه هم هست. طبق آن مبارزه کارگران چیزی برای "آموزش سوسیالیسم" دربر ندارد. هرچه هست "خودبه‌خودی"، ناآگاه، "تردیونیونی" و محدود است. برعکس روشنفکران طبقات دیگر مبتکر، منشاء و حامل "آگاهی سوسیالیستی" هستند. آن‌ها ایند که باید کارگران را تربیت کنند. بدیهی است که چنین نظریه‌ای به مبارزه مستقل کارگران به دیده تحقیر می‌نگرد. به ابتکارات و توانایی‌های کارگران برای خلق جامعه نوین باور ندارد. در مقابل برای روشنفکران امتیاز ویژه‌ای قائل شده، آن‌ها را "آموزگاران پرولتاریا" می‌داند. کسانی که موظفند، "آگاهی" را به کارگران تزریق کنند.

با این تلقی، زمانی طبقه کارگر به "آگاهی سوسیالیستی" دست می‌یابد که زیر نفوذ آموزش‌های روشنفکران طبقات دارا قرار گیرد.^(۳۱) زیرا از طریق مبارزات

۳۱- چنین به نظر می‌رسد که لنین در مقاطعی از نظریه خود در "چه باید کرد؟" فاصله می‌گیرد. مثلاً وی تحت تأثیر انقلاب ۱۹۰۵ روسیه در مقاله "دو تاکتیک..." نوشت: "حای هیچ‌گونه تردید نیست که انقلاب به توده‌های کارگر روسیه سوسیال دموکراتسم را خواهد آموخت." (آثار منتخبه در یک جلد، ص ۲۴۲، ژوئیه سال ۱۹۰۵) و با در "درس‌های انقلاب" نگاشت: "کارگر ضمن مبارزه‌ای که با این دشمن [طبقه سرمایه‌دار] می‌کند، سوسیالیست می‌شود و به‌لزوم تغییر کامل سازمان تمام جامعه و معیشت هرگونه فقر و ستمگری پی می‌برد." (همانجا، ص ۳۰۲، ۱۳ اکتبر ۱۹۱۰، تأکید در اصل و گروه از ماست.)

ولی ذکر چنین حملاتی به معنای مرزبندی لنین با نظرات خود در "چه باید کرد؟" نیست. زیرا (ادامه پاورقی در صفحه بعد)

و عمل اجتماعی خود، امکان فراگیری آن را ندارد. معیار سنجش این آگاهی نیز طبعاً نه میزان تلاش کارگران برای سازماندهی خود در تشکلات منتخب خویش برای بنای نظم نوین، بلکه درجه نزدیکی یا دوری آنان به روشنفکران مذکور است. همین نگرش لنین و بلشویک‌ها به طبقه کارگر و فعالیت مستقل آن، در برخورد آنان به جنبش کمیته‌های کارخانه نیز بازتاب می‌یافت.

۲- لنین و کائوتسکی جزو پیروان برجسته مارکس محسوب می‌شوند. با این حال نظریه "آگاهی از خارج" آنان، هیچ قرابتی با عقاید و عملکرد مارکس ندارد. "مانیفست حزب کمونیست" اثر مهم مارکس و انگلس، اساساً علیه تصورات قیم‌مآبانه و نخبه‌گرایانه رایج نسبت به کارگران نوشته شده است. در آن جا به روشنی بیان شده که کمونیست‌ها، "اصول ویژه‌ای را به میان نمی‌آورند که بخواهند جنبش پرولتاری را در چارچوب آن اصول ویژه بگنجانند." (۳۲) در اثر مذکور بر رابطه ناگسستگی بین نظریات کمونیستی و مبارزه طبقاتی کارگران پافشاری شده است: "نظریات تئوریک کمونیست‌ها به هیچ وجه مبتنی بر ایده‌ها و اصولی که یک مصلح جهان کشف و یا اختراع کرده باشد، نیست. این نظریات فقط عبارت است از بیان کلی مناسبات واقعی مبارزه جاری طبقاتی و آن جنبش تاریخی که در برابر دیدگان ما جریان دارد." (۳۳)

بخش مهمی از "مانیفست" در نقد سوسیالیست‌ها و کمونیست‌های تخیلی نوشته شده است. کسانی که "برای خود پرولتاریا هیچ‌گونه فعالیت مستقل

(ادامه دارد، در صفحه قبل)

اولاً کلی‌گویی است و نمی‌توان آن‌ها را تلاشی جدی در این راستا به حساب آورد. ثانیاً او هرگز نظر خود در "چه باید کرد؟" را نقد نکرد. ثالثاً هیچ‌گاه از آن نگاشت و در عمل همواره بدان وفادار ماند. گویا این موضوع روش برخورد لنین به جنبش و تشکلاتی خود خویش کارگری می‌باشد.

۳۲ کارل مارکس و فریدریش انگلس، مانیفست حزب کمونیست، ترجمه اداره نشریات

زبان‌های خارجی پکن، ۱۹۷۲، ص ۵۵

۳۳ همانجا، ص ۵۶

تاریخی، هیچ‌گونه جنبش سیاسی خاصی^{۳۴} قائل نبودند و به جای "پیشرفت سازمان‌یابی تدریجی پرولتاریا به صورت طبقه"، "سازمان‌یابی جامعه طبق نسخه من درآوردی" خود را می‌نشانند.^(۳۴)

۲۴ سال پس از نگارش "مانیفست"، مارکس و انگلس همین انتقاد کوبنده را به گونه دیگری بیان کردند: "جنبش فرقه‌ها وجه مشخصه اولین مرحله مبارزه پرولتاریا با بورژوازی است. این جنبش در زمانی که پرولتاریا هنوز به اندازه کافی تکامل نیافته تا به شکل یک طبقه عمل کند، موجه است. اندیشمندان منفرد تضادهای اجتماعی را به نقد می‌کشند و در عین حال راه‌حل تخیلی رفع این تضادها را ارائه می‌دهند. راه‌حلی که قرار است توده کارگران تنها بپذیرند، بگسترانند و به عمل درآورند. سرشت این فرقه‌ها که به ابتکار افراد تک‌افتاده آفریده شده‌اند، چنین است که نسبت به هر فعالیت واقعی، هر فعالیت سیاسی، هر اعتصابی، هر اتحادیه‌ای؛ در یک کلام با کلیت هر جنبشی، رفتاری بیگانه و منزوی دارند. تبلیغات‌شان همواره نسبت به توده پرولتاریا بی‌اعتناء، حتی دشمنانه است. کارگران پاریس و لیون همان‌قدر می‌خواستند از سن سیمونی‌ها، فوریه‌ای‌ها و تردستان بدانند که چارتیست‌ها و تریدیونیونیست‌های انگلیس از اوئیست‌ها.^(۳۵)"

از نظر مارکس، نظریه سوسیالیسم امر مجردی نیست که کسی بخواهد آن را از مغز خود بیرون آورد. برای او سوسیالیسم و مبارزه کارگران برای تغییر زندگی خود رابطه تنگاتنگ دارند و دو فرآیند مجزا نیستند. از اینرو تئوری سوسیالیسم نیز از فعالیت زنده کارگران گرفته شده و تحت تأثیر ابتکارات و مبارزات آنان

۳۴ - همانجا، ص ۸۳-۸۲؛ لازم به توضیح است که در ترجمه فارسی این اثر، معادل شکل برای کلمه "Organisation" انتخاب شده است؛ اما به عقیده ما در اینجا واژه "سازمان‌یابی" مفهوم را بهتر می‌رساند.

۳۵ - مارکس و انگلس، به اصطلاح اشعارات در بن‌الملل، مجموعه آثار آلمانی، جلد ۱۸، ص ۳۲-۳۳

پرداخته می‌شود. مارکس می‌نویسد: "درست همان‌طور که اقتصاددانان، نمایندگان علمی بورژوازی هستند، سوسیالیست‌ها و کمونیست‌ها هم نظریه پردازان پرولتاریا می‌باشند. تا هنگامی که پرولتاریا به اندازه کافی تکامل نیافته است که خود را به مثابه یک طبقه تثبیت نماید، و بنابراین تا هنگامی که مبارزه پرولتاریا با بورژوازی خصلت سیاسی پیدا نکرده و تا هنگامی که نیروهای تولیدی در خود جامعه بورژوازی به حد کافی تکامل نیافته‌اند که نشانه‌هایی از شرایط مادی لازم برای رهایی پرولتاریا و ایجاد یک جامعه نوین را ارائه دهند، این نظریه پردازان در حد تخیل‌گرایانی (یوتوپیه‌هایی) باقی می‌مانند که برای چاره کردن پریشانی طبقات ستم‌کش سیستم‌هایی را بالبداهه ساخته، و عملی تهذیب‌شونده را تعقیب می‌کنند. ولی همراه با ادامه تاریخ و شکل‌یابی روشن‌تر مبارزه پرولتاریا، آن‌ها دیگر نیازی به این ندارند که به دنبال یک علم در درون مغز خود کاوش کنند. فقط باید آن‌چه که در مقابل چشمان‌شان رخ می‌دهد را مشاهده کرده و خود را محمل‌های بیان آن نمایند."^(۳۶)

برخلاف تصور رایج، آموزش مارکس تکامل ساده تئوری‌های اقتصادی انگلیس، فلسفه آلمان و سوسیالیسم فرانسه نبود. ثمره الهام از مبارزه طبقاتی کارگران و پیوند نزدیک با جنبش کارگری نیز بود. اساساً رشد جنبش کارگری یکی از عوامل مهمی بود که کارل مارکس را به اندیشه کمونیستی رساند. شاید بتوان سال‌های ۴۴-۱۸۴۳ را به عنوان مقطعی نامید که وی از یک دموکرات انقلابی به یک کمونیست تحول یافت. مارکس از طریق مجردات و تبیینات فلسفی به بینش جدید خود نرسید.

در آن زمان جنبش کارگری در اروپا، فضای سیاسی این قاره را تحت تأثیر قرار داده بود. در انگلستان طبقه کارگر بخش قابل ملاحظه‌ای از جمعیت را در بر می‌گرفت. مبارزات این طبقه روی کلیه مسائل سیاسی - اجتماعی این کشور

تأثیر مشخصی می‌گذاشت. پس از الغای قوانین "ضد‌انقلاب" (۳۷) کارگران انگلیس اتحادیه‌های نیرومند خود را ایجاد نمودند و جنبش اتحادیه‌ای انگلستان آغاز شد. در فرانسه نیز جنبش‌های قدرتمند کارگری جو را متقلب نموده بودند. به دنبال انقلاب ۱۸۳۰ این کشور، در سال‌های ۱۸۳۱ و ۱۸۳۴ دو قیام مشابه توسط کارگران لیون (مرکز صنعت ابریشم فرانسه) برپا شد. این قیام‌ها و به ویژه دومی تأثیر بسزایی بر جای گذاشتند. (۳۸) آلمان نیز با وجود این که از دو کشور پیشگفته عقب‌مانده‌تر بود، شاهد شورش‌های کارگری بود. در آن جا هم قیام کارگران بافنده شل‌زین قدرت جنبش کارگری را نمایان ساخت.

مبارزات و جنب و جوش کارگران، تشکلات رادیکال و انقلابیون (از جمله مارکس و انگلیس) را متوجه این طبقه نمود. مارکس در تلاش‌ها و دخالت‌های کارگران، طبقه‌ای را شناخت که مبارز فعال و پی‌گیری علیه نظام سرمایه‌داری است. تنها طبقه‌ای که می‌توانست با عملش مناسبات سرمایه‌داری را زیر و زبر کند. از سوی دیگر فعالیت انقلابی مارکس در ارتباط با اتحادیه کمونیست‌ها، حضور او در انقلابات ۱۸۴۸-۱۸۵۱ اروپا، تلاش‌ها و تجاربش در بین‌الملل اول و هم‌چنین مطالعه انقلابات و مبارزات کارگری نقش تعیین‌کننده‌ای در تدوین نظرات وی داشتند.

۳- برخلاف ادعای لنین، تاریخ‌گواهی نمی‌دهد که "طبقه کارگر با قوای خود منحصرأ می‌تواند آگاهی تریدیونیونیستی حاصل کند." طبقه کارگر بارها و بارها بسیار فراتر از "آگاهی تریدیونیونی" - یعنی آگاهی در چارچوب کار اتحادیه‌ای - پیش رفته و کل نظم سرمایه‌داری را به زیر سؤال برده است. اشاره به چند نمونه

۳۷- اگرچه در انگلستان کلمه‌ها و انجمن‌ها آزاد به دید، ولی اجازه ایجاد یا نگهداری نداشتند. در سال ۱۸۲۲ "قوانین ضدانقلابی" از دولت محظوظ گشتند تا این کار جرمی که برای ایجاد اتحادیه‌ها در جرمانه بود، قانونی گشت.

۳۸- شورش‌های کارگران لیون از چنان انقلاب‌کننده بود که انگلیس در سال (۱۸۸۱-۱۸۸۵) انقلابی برحسب فرانسه نیز متأثر از آن‌ها، در یک انقلاب فعالیت‌هایی خود را به دستور کارگران برد.

لازم است:

کمون پاریس، اولین حکومت کارگری، اساساً به ابتکار و نیروی کارگران برپا شد. کارگران با کمون دستگاه دولتی جدیدی آفریدند که تا پیش از آن به فکر هیچ یک از "نمایندگان دانشور طبقات دارا" نرسیده بود. مارکس و انگلس در پرتو تجربه کمون پاریس "مانیفست" را اصلاح نمودند. تجربه‌ای که نشان داد: "طبقه کارگر نمی‌تواند به‌طور ساده ماشین دولتی حاضر و آماده‌ای را تصرف نماید و آن را برای مقاصد خویش به کار اندازد." (۳۹)

در روسیه، سه سال پس از نگارش "چه باید کرد؟"، کارگران به نیروی خود شوراهای شان را ساختند. این شوراها همان‌گونه که پیشتر اشاره کردیم، از دل مبارزات و اعتصابات خود کارگران به‌وجود آمدند و هیچ یک از احزاب سوسیالیست در پدیداری شان نقشی نداشتند. یک بار دیگر - پس از کمون پاریس - طبقه کارگر تشکلی را برای برپایی نظام جدید آفرید که قبلاً توسط هیچ نظریه پرداز تئوریزه نشده بود. انقلاب فوریه ۱۹۱۷ روسیه نیز همان‌طور که نوشتیم باز با "قوای خود" طبقه کارگر و حتی علیرغم لختی احزاب سوسیالیست صورت گرفت. کمیته‌های کارخانه هم نه ساخته و پرداخته "رهبران" و "کمیته مرکزی"، بلکه محصول جنبش خودیو و در حال رشد کارگران در یک دوره انقلابی بودند. آن‌ها تشکل خود کارگران بودند و به صورت مستقیم بر آگاهی کارگران تکیه داشتند.

طی سال‌های ۱۹۱۷ تا ۱۹۲۰ طبقه کارگر در بسیاری از کشورها با قوای خود از "آگاهی تریدیونیونی" فراتر رفت. مثلاً در جریان انقلاب آلمان، کارگران منطقه صنعتی رور، طی ماه‌های اول سال ۱۹۱۹ به اعتصابات و مبارزات گسترده و رادیکالی دست زدند. از جمله خواسته‌هایی که در این حرکات مطرح شد، برپایی نظام شورایی و اجتماعی کردن وسایل تولید بود. مبارزات مذکور علیرغم

کارشکنی‌های اتحادیه‌ها و حزب سوسیال دموکرات صورت می‌گرفتند. در اواسط آوریل ۱۹۱۹، پس از این‌که شورای کارگران و سربازان اسپن معادن را اجتماعی اعلام کرد، این مبارزات اوج گرفت. در این زمان ۲۰۰ هزار معدنچی، یعنی دست‌کم ۷۵ درصد کل معدنچیان، اعتصاب کردند. خواسته‌های اصلی آنان عبارت بودند از: به رسمیت شناختن نظام شورایی، ۶ ساعت کار روزانه، خلع سلاح دسته‌جات نظامی، تسلیح کارگران و تجدید رابطه آلمان و روسیه شوروی.^(۴۰) در ایتالیا نیز (بعد از جنگ جهانی اول) ابتکار برپایی کمیسیون‌ها و شوراهای کارخانه شهر تورین با کارگران بود.

از آن دوره به بعد نمونه‌هایی که کارگران با قوای خود از "آگاهی تریدیونیونی" فراتر رفتند، باز هم فزونی گرفت. این وضعیت به‌ویژه پس از جنگ جهانی دوم رخ داد. کارگران از نیمه دوم قرن بیستم نه تنها در کشورهای اروپایی، بلکه در مناطق دیگر نیز در انقلابات و برآمدهای توده‌ای، اغلب تشکلاتی را به نیروی خویش می‌آفریدند که در چارچوب نظام سرمایه‌داری نمی‌گنجید. نمونه شناخته شده‌تر آن برای ما "شوراهای کارگری ایران" در انقلاب ۱۳۵۷ است. در باره این نمونه‌ها اکنون سخن بیشتری نمی‌گوییم.

۴۰. رجوع شود به

Peter von Oertzen, Betriebsräte in der Novemberrevolution, Düsseldorf, 1963, S

فصل پنجم

کمیته‌های کارخانه در ماه مه

میلوکوف (نماینده برجسته بورژوازی روسیه) که خود طبقه کارگر را قهرمان انقلاب می‌نامید، درباره خواسته‌های این طبقه نوشت: "فراتر رفتن [این خواسته‌ها]، از مرزهایی که توسط قانون‌گذاری صلح‌آمیز برای استمرار کار تعیین شده بود، فقط می‌توانست به معنای ورود به پهنه تخیلی تحقق بی‌درنگ شیوه تولید سوسیالیستی باشد."^(۱)

انقلاب فوری، از بالا به معنای انتقال قدرت سیاسی به طبقه سرمایه‌دار انگاشته می‌شد؛ از پایین یعنی از سوی کارگران، به مثابه تحقق آرزوی دیرینه آزاد شدن از زندگی دشوار و شرایط کار ستمگرانه! وقتی تزار سرنگون شد، طبقه سرمایه‌دار حاکم جدید محسوب می‌شد. اکثریت رهبران سوسیالیست نیز تصویری جز این نداشتند. هدف انقلاب را استقرار همه‌جانبه سرمایه‌داری می‌پنداشتند و حق حاکمیت و تشکیل دولت را متعلق به این طبقه می‌دانستند. به

۱ - بانک، اترا، همانجا، ص ۱۷۳-۱۷۲، که شده از ماست

همین جهت رهبران کمیته اجرایی شوراها، قدرت را داوطلبانه به حکومت موقت واگذار نموده بودند. اما کارگران که انقلاب را آفریده بودند، از آن چیز دیگری طلب می‌کردند. آن‌ها می‌خواستند مستقیماً در تصمیماتی که بر زندگی و کارشان اثر می‌گذاشت، دخالت کنند؛ و این هرگونه تلاش را برای محدود ساختن انقلاب در چارچوب بورژوا دموکراتیک پس می‌راند.

کمیته‌های کارخانه در رأس جنبش مطالباتی - انقلابی کارگران قرار داشتند. این تشکلات برای پیشبرد و تثبیت خواسته‌های کارگران، مدام قدرت کارفرمایان را سلب می‌کردند. کمیته‌ها به صورت قدرت مستقلی در کارخانه‌ها عمل می‌نمودند. درست همان‌گونه که در عرصه سیاست شوراها در کنار حکومت موقت قدرت دوگانه‌ای به وجود آورده بودند، موجودیت کارفرمایان و کمیته‌های کارخانه نیز قدرت دوگانه‌ای در محل کار و تولید ایجاد کرده بود. اما اگر سوسیالیست‌ها که مدعی رهبری سیاسی کارگران بودند، داوطلبانه از کسب قدرت توسط شوراها گذشته بودند، کارگران در حال و هوای چشم پوشیدن از قدرت جدید خود در واحدهای تولیدی نبودند؛ و این برای کارفرمایان تحمل‌ناپذیر بود.

کونووالوف وزیر صنعت و تجارت در کنگره "صنعت جنگ" در اواسط ماه مه گفت: آشکالی که کارگران در آن‌ها خواسته‌های خود را به پیش می‌برند، همواره غیرقابل قبول‌تر می‌شوند. دولت نباید به ضرر کل جامعه برای طبقه کارگر امتیازات استثنایی قائل شود.^(۲)

در این ماه کارفرمایان حملات هماهنگی را با هدف عقب نشاندن کارگران آغاز کردند. تعرض، با سنگ اندازی در راه ۸ ساعت کار روزانه شروع شد. کارخانه‌داران پتروگراد که در ماه مارس ۸ ساعت کار را به رسمیت شناخته

بودند، اجرای آن را منوط به یک سری پیش شرط‌ها از قبیل بارآوری بیشتر کار و اضافه کاری نمودند. کمیته‌های کارخانه و نیز شورای کارگران و حزب بلشویک از کارگران خواستند که از ۸ ساعت کار دفاع نموده و آن را بدون هیچ‌گونه محدودیتی به عمل آورند.^(۳)

در این جا سرمایه‌داران کارزار تبلیغاتی گسترده‌ای علیه کارگران به راه انداختند. در مطبوعات کارگران را به عنوان افرادی که به خراب‌کاری و سرقت اموال کارخانه و خواباندن ماشین آلات مشغولند، معرفی می‌کردند. بازدهی پایین تولید به کارگران تنبل و پرتوقعی نسبت داده می‌شد که به حساب جامعه مفت‌خوری می‌کردند. کسانی که با زیادت‌طلبی و حیف و میل امکانات کارخانه‌ها، به دشمنان روسیه در جنگ کمک می‌کردند. غالب مهندسان، اساتید دانشگاه‌ها و روزنامه‌نگاران نیز به نوبه خود وارد عمل شدند و شرط بنیادی نجات صنایع و استمرار تولید را مهار کارگران خواندند. در همین راستا قطعنامه‌های بسیاری از جانب اتحادیه‌های مهندسان و اجتماعات گوناگون آنان در نشریات چاپ می‌شدند که در مخالفت شدید با دخالت کارگران در تولید بودند.^(۴)

هدف این بود که همه نارضایتی‌ها و دلخوری‌های اقشار و طبقات دیگر متوجه کارگران شود. سرمایه‌داران امیدوار بودند، با بهتان و تبلیغات عوام‌فریبانه، سربازان را در نبرد با کارگران پشت سر خود به صف کشند. این حربه اما کارساز نبود. در برخی از کارخانه‌ها، کارگران برای جلب نظر نظامیان و خنثی نمودن تبلیغات سرمایه‌داران، ابتکار عمل به خرج دادند. آن‌ها از نظامیان دعوت کردند

۳ همانجا، ص ۱۷۸

۴ رجوع شود به:

S. A. Losowski in: Gottfried Mergner (Hg.), Die russische Arbeiteropposition – Die Gewerkschaften in der Revolution, Hamburg, S. 95

تا هیئت‌های نمایندگی و کارشناسان خود را به کارخانجات و کارگاه‌ها بفرستند و درباره چگونگی فعالیت تولیدی کارگران و دلایل اصلی کاهش بارآوری در کارخانه‌ها تحقیق نمایند. بازدیدکنندگان پس از دیدار از کارخانه‌ها، توضیحات و دلایل کارگران را در رسانه‌های عمومی تأیید می‌نمودند.^(۵)

اتهام دیگری که به کارگران زده می‌شد، این بود که آنان "خواسته‌های مبالغه‌آمیز" مطرح می‌کنند و با این کار باعث فروپاشی صنعت کشور می‌شوند. در تاریخ ۲۰ ماه مه رؤسای صنایع فلز و استخراج فلزات در جلسه حکومت موقت ائتلافی^(۶) شرکت کردند. اینان که در رأس‌شان کوتلر (Kutler) - رئیس شورای نمایندگان صنعت و تجارت - قرار داشت، به حکومت اعلام کردند که کارخانه‌ها دیگر نمی‌توانند به کار ادامه دهند و درهم‌شکستگی اقتصادی به مقیاس فاجعه‌آمیزی رسیده است. زیرا کارگران دستمزدهایی را مطالبه می‌کنند که نامتعارف و غیرقابل پرداختند.^(۷)

اما آمار نشان می‌دهد که این خود رؤسای صنایع بودند که اغراق می‌کردند. بنا به آمار بورس کار مسکو که بعداً (در دسامبر ۱۹۱۷) منتشر شد، میانگین افزایش دستمزد کارگران مسکو از فوریه تا اکتبر ۵۳ درصد و در موارد معدودی ۱۰۰ درصد بود. در حالی که طی همین مدت متوسط بهای مهمترین مایحتاج زندگی ۱۱۲ درصد و قیمت نان گندم ۱۵۰ درصد، سیب‌زمینی ۱۷۵ درصد و لباس و

۵ - مقایسه شود با بانکراتوا، همانجا، ص ۱۷۹

۶ - بعد از برکناری ملنیکوف حکومت موقت سقوط کرد. در روز اول ماه مه کمیته اجرایی شهرها با ۴۱ رأی موافق در مقابل ۱۸ رأی مخالف و ۳ ممتنع تصمیم گرفت به هدراوه برای بودژوا وارد حکومت ائتلافی شود. روز ۵ مه شورای بطریرگرا اعضای حکومت و نمایندگان را تأیید کرد. در این دولت لوپوف هم‌چنان نخست‌وزیر باقی ماند و ۶ وزیر سه سالست به نمایندگی شورا وارد کابینه او شدند. از این‌ها دو تن منشاء یک "دو نفر" پس از او و ده تا سوسیالیست مستقل بودند.

۷ - بانکراتوا، همانجا، ص ۱۷۹

کفش ۱۷۰ درصد افزایش یافته بود.^(۸) علاوه بر این کارگر روس در همان زمان نیمه گرسنه بود طبق تخمین بینشتوک (Binshtok)، کارگری که کار متوسط تا دشوار انجام می‌دهد به ۳۰۰۰ کالری در روز نیاز دارد. در حالی که کارگر پتروگراد در تابستان ۱۹۱۷ حدود نیمی از این مقدار را دریافت می‌کرد.^(۹)

درباره کاهش بارآوری کار نیز ذکر نکاتی لازم به نظر می‌رسد. سه سال جنگ فشار زیادی به زیربنای صنعت روسیه وارد آورده بود. ماشین آلات فرسوده شده بودند. سوخت، مواد خام، قطعات یدکی و مصالح حیاتی کارخانجات کم‌یاب بودند. از سال ۱۹۱۶ تولید رفته رفته پایین می‌آمد. این‌ها در کنار ضعف سازمان صنعتی، عوامل اصلی در کاهش بارآوری کار محسوب می‌شوند. اما این هم روشن بود که کارگران در محیط دگرگون‌کننده انقلاب، و با انتظاری که از انقلاب داشتند، حاضر نبودند تحت شرایط گذشته تولید کنند. انتظار این که کارگران در دوره انقلابی، با همان آهنگ و شدت سابق به کار مشغول شوند، ارتجاعی، بیهوده و بی‌جاست زیرا آن‌ها در پهنه کارخانه مناسبات نوینی را طلب می‌کردند؛ تزار را سرنگون نکرده بودند که از نو با شرایط سابق به کارخانه‌ها بازگردند و نمی‌خواستند به فرمان بالایی‌ها گردن بگذارند. همین نافرمانی دورنمای سرمایه‌داران را برای ادامه تولید تیره و تار کرده بود. چرا که فرمان‌روایی سرمایه شرط ضروری تولید سرمایه‌داری است. بدون آن پروسه ارزش‌افزایی مختل شده، با بحران روبه‌رو می‌شود. کارفرما برای ادامه تولید سرمایه‌داری، تبعیت کارگر از فرامین خود را الزامی می‌دانست. کارگر تابع نبود؛ خود را صاحب اختیار خویش می‌دانست و در فکر و عمل ایجاد مناسبات جدیدی در محل کارش بود.

۸ همانجا، ص ۲۰۰

۹ همانجا، ص ۸۷

صاحبان صنایع قدرتِ مقابله با کارگران را نداشتند. معمولاً در چنین مواقعی نیروهای مسلح دولتی وارد عمل شده و با سرکوب کارگران "نظم" سابق را باز می‌گردانند. ولی بر اثر انقلاب، نیروهای نظامی کارکرد سابق خود را از دست داده بودند؛ یا قلع و مختل شده بودند یا به دلیل جو انقلاب رغبتی به این کار نداشتند و یا مخالف سرکوب کارگران بودند. علاوه بر این خود کارگران نیز مسلح بودند. سرمایه‌داران در مبارزه تبلیغاتی و مطبوعاتی هم بُرد چندانی نداشتند. قبلاً به یک مورد بسیار مهم آن اشاره کردیم. سربازان بیشتر به کارگران و استدالات آنان گوش می‌دادند تا به غروندهای طبقات و گروه‌های مرفه.

این جا کارفرمایان و مدیران تنها می‌توانستند روی امکانات منحصر به فرد خود حساب کنند؛ یعنی به حربه کارشکنی روی آورند. به همین منظور مدیریت از کار سر باز می‌زد. اطلاعات و دانسته‌های خود را مخفی می‌کرد. مواد و تجهیزات ضروری کارخانه را پنهان می‌نمود. اعتبار مالی در اختیار پیشبرد تولید نمی‌گذاشت و یا اعتبارات دولتی را به مصرف تولید نمی‌رساند. و سرانجام مستقیماً کارخانه‌ها را تعطیل می‌نمود. آنان به همه این شیوه‌ها چنگ می‌زدند تا کارگران را بر سر جای خویش نشانده، روابط سنتی قدرت را در کارخانه‌ها احیاء کنند.

تقریباً طی سه ماه اول انقلاب، حربه اصلی کارفرمایان کارشکنی و خراب‌کاری بود؛ بعداً رفته رفته به سیاست بستن در کارخانه‌ها روی آوردند. "بین ماه‌های مارس و آوریل، ۱۲۹ کارخانه کوچک، که مجموعاً ۹ هزار کارگر را دربر می‌گرفتند، تعطیل شدند؛ در ماه مه ۱۰۸ کارخانه با همان مقدار کارگر؛ در ماه ژوئن، ۱۲۵ کارخانه با ۳۸ هزار کارگر تعطیل کردند؛ در ماه ژوئیه، ۲۰۶ کارخانه، ۴۸ هزار کارگر را به خیابان‌ها انداختند."^(۱۰) بنا به آمار دیگری، ۵۶۸ مؤسسه

که بیش از ۱۰۰۰۰۰ تن کارگر در استخدام داشته‌اند میان مارس تا اوت ۱۹۱۷ تعطیل شده‌اند، و تعداد مؤسسات تعطیل شده ماه به ماه افزایش می‌یافته است.^{۱۱}

اگرچه این کار به عناوین مختلفی از جمله نداشتن سوخت، مواد خام، تجهیزات صنعتی و عدم دسترسی به اعتبار مالی لازم صورت می‌گرفت، ولی شکی نیست که در غالب موارد تعطیل کارخانه‌ها عمدی بود. جان رید^{۱۲} پیرامون خراب‌کاری سرمایه‌داران می‌نویسد: "دبیر سازمان پطروگراد حزب کادت به من اظهار داشت که فروپاشی حیات اقتصادی کشور جزئی از مبارزه برای بی‌اعتبار ساختن انقلاب است. یکی از دیپلمات‌های دول متفق که قول داده‌ام اسمش را فاش نکنم، این نکته را از روی اطلاعات شخصی خویش تأیید کرد. من خبر از معادن زغال‌سنگی در حوالی خارکوف دارم که به دست صاحبان‌شان به آتش کشیده و به آب بسته شدند. از کارخانه‌های پارچه‌بافی در مسکو اطلاع دارم که مهندسان آن‌ها ماشین‌آلات را قبل از فرارشان نابود کرده بودند. مقامات عالی‌رتبه راه‌آهن را سراغ دارم که کارگران میچ‌شان را در حین تخریب لوکوموتیوها، گرفته بودند..."^{۱۳}

خراب‌کاری سرمایه‌داران، کشمکش میان سرمایه و کار را حادثه‌تر می‌کرد.

۱۱ - ای. ای. کار، همانجا، جلد ۲، ص ۷۲. نویسنده این آمار را از مسئولین نقل می‌کند.

۱۲ - جان رید (۱۸۸۷-۱۹۲۰) خبرنگار و اهل ایالات متحده آمریکا بود. او پس از تحصیلات دانشگاهی، خبرنگار برجسته‌ای در مورد رویدادهای جنگی شد. در زمان انقلاب روسیه در این کشور حضور داشت و شاهد واقعه تسخیر کاخ زمستانی در انقلاب اکتبر ۱۹۱۷ بود. رید در اوایل ۱۹۱۸ کتاب معروف خود به نام "ده روزی که دنیا را لرزاند" را نگاشت؛ در همین سال در تأسیس حزب کمونیست کار که بعداً به حزب کمونیست آمریکا تغییر نام داد، شرکت کرد. جان رید در سال ۱۹۲۰ در ناکو به بیماری تیفوئید مبتلا شد و اندکی بعد در مسکو درگذشت.

۱۳ - رجوع شود به:

John Reed/ 10 Tage, die die Welt erschütterten, Berlin, 1975, S. 43-44

فروپاشی اقتصادی که علایم آن از سال ۱۹۱۶ نمودار شده بود، با عمیق‌تر شدن مبارزه طبقاتی ابعاد وسیع‌تری می‌یافت. به درجه‌ای که ازهم‌گسیختگی اقتصادی شدت می‌گرفت، نیاز کارگران به دخالت وسیع‌تر در اداره تولید و امور کارخانه فزونی می‌یافت. این از دیالکتیک درونی مبارزه طبقاتی سرچشمه می‌گرفت. زیرا کارگری که نمی‌خواست به موقعیت پست گذشته‌اش تن دهد، برای صیانت از هستی بلاواسطه خود و حفظ کارش، راه‌حلی به‌جز دخالت فعال‌تر در اداره تولید نداشت.

کمیته‌های کارخانه از قبل اندیشه منسجمی جهت کنترل کارگری نداشتند. ما دیدیم که از همان ابتدا آن‌ها از چارچوب مطالبات اتحادیه‌ای فراتر رفتند و دست به اعمال قدرت در مراکز تولیدی زدند. پس از بیرون انداختن مدیران و پرسنل منفور، در اکثر کارخانه‌ها پُست‌های نگهبانی برپا شد. وظیفه آن‌ها کنترل ابزار و کالاهایی بود که وارد کارخانه و یا از آن خارج می‌شدند. در بعضی محل‌ها نظم درون کارخانه، بدون توجه به کارفرما تعیین شده بود. در بعضی، کمیته‌ها از چنان قدرتی برخوردار بودند که هیچ اقدامی بدون تأیید آنان صورت نمی‌گرفت. با این حال در اکثر کارخانجات مفهوم "کنترل کارگری" و حدود اختیارات کارگران در آن روشن و تعریف شده نبود. این البته طبیعی بود، زیرا کارگران از روی الگویی عمل نمی‌کردند. این نتایج عمل مستقیم خود طبقه بود که او را به جلو می‌راند. کنترل بسته به نیاز، درجه و عمق انتظارات و میزان قدرت و توانایی آن‌ها به اشکال گوناگونی صورت می‌گرفت.

هرچه درگیری کارگران با تولید بیشتر می‌شد، به همان نسبت تعداد بیشتری از آنان نه تنها در پتروگراد بلکه در سایر مناطق صنعتی روسیه نیز به اهمیت تعمیق و گسترش کنترل کارگری واقف می‌شدند. از بعضی جوانب حتی برخی ایالات از پتروگراد پیش می‌افتادند. دومین کنفرانس کمیته‌های کارخانه

خارکوف (۲۹ مه ۱۹۱۷) از این لحاظ مثال جالبی است. کارگران در این کنفرانس خواستار شدند که کمیته‌های کارخانه به نهادهای انقلاب تبدیل شوند؛ و با هدف استوار ساختن خود، امور تولید را به عهده گرفته، و شرایط استمرار و تکامل آن را فراهم نمایند. کارگری به نام شیریاثف (Shiryaef) که نمایندگی کارخانه «هلفریخ-ساد» را به عهده داشت، در کنفرانس خارکوف گفت: "کمیته‌های کارخانه مخلوق انقلاب هستند. این‌ها نیروی جدیدی هستند که باید رویشان حساب کرد. کمیته‌های کارخانه باید سازمان مرکزی‌شان را بسازند. [سازمانی که] مستقل از اتحادیه‌هاست و بتواند هم جنبه اتحادیه‌ای و هم جنبه سیاسی جنبش را هدایت کند." (۱۴)

در این کنفرانس اختیارات زیر برای کمیته‌ها به تصویب رسید:

- تعیین دستمزدها

- اجرای قواعد بهداشتی

- کنترل نمودن کیفیت فنی محصولات

- تعیین تمامی امور درون کارخانه

- حل و فصل اختلافات

در گردهم‌آیی خارکوف "بعضی از نمایندگان غیربلشویک حتی پیشنهاد دادند که شوراها (کمیته‌ها) مستقیماً [مسئولیت اداره] کارخانه‌ها را به عهده بگیرند و خود تمامی تصمیمات را اخذ کنند." (۱۵)

در ماه مه کنترل کارگری با هدف ویژه‌ای مطرح شد. کمیته‌های کارخانه پتروگراد آن را به عنوان آلترناتیوی برای غلبه بر فروپاشی اقتصادی به میان

۱۴ - بازگراتو، همانجا، ص ۲۲۷

۱۵ - رجوع شود به:

M. Brinton, Die Bolschewiki und die Arbeiterkontrolle, Hamburg, 1976, S. 31

آوردند. با این کار کارگران پتروگراد پاسخ خود را برای سروسامان دادن به زندگی اقتصادی مردم روسیه ارائه دادند. و این نشانگر مسئولیت حساسی است که در قبال سرنوشت جامعه و انقلاب احساس می‌کردند.

سیاست اقتصادی

اکنون لازم است به سیاست اقتصادی حکومت موقت و نظر منشویک‌ها و بلشویک‌ها پیرامون سروسامان دادن به اقتصاد روسیه اشاراتی بکنیم. طی سال‌های جنگ جهانی اول، مکانیسم بازار مختل شده بود. حکومت‌های کشورهای پیشرفته صنعتی - به خصوص آلمان - مهم‌ترین و اساسی‌ترین صنایع را ملی کرده، به انحصار خود درآورده بودند. مضافاً مقرراتی را نیز در جهت کنترل دولت بر صنایع و تشکیل کارتل‌ها به مورد اجرا گذاشته بودند. حتی رژیم تزار نیز به سیاست متداول دولت‌ها در آن زمان روی آورده بود. این رژیم با ایجاد نهادهایی، نوعی کنترل دولتی را بر صنایع جنگی اعمال می‌کرد. در سال‌های ۱۹۱۵ و ۱۹۱۶ حکومت تزار چند ارگان مرکزی به نام "کمیته" و گاه نیز به نام "مرکز"، برای بسیاری از صنایع که محصولاتشان به طور مستقیم یا غیرمستقیم برای جنگ ضرورت داشت، تأسیس نمود. از جمله می‌توان به کمیته‌های صنایع پنبه، پشم، چرم، کنف و کاغذ اشاره نمود.^(۱۶)

بعد از سرنوشتی تزار، یکی از نخستین اقدامات حکومت موقت به رهبری "جی. ای. لووف" تشکیل دادن یک "کنفرانس دائم برای رشد نیروهای مولد در

روسیه^{۱۷} بود. دولت برای رونق اقتصاد از تأسیس شرکت‌های سهامی پشتیبانی می‌کرد، اما از هدایت دولتی صنایع صرف نظر نموده بود. یکی از دلایل این کار مخالفت کارفرمایان با دخالت دولت بود. "در کنگره تجارت و صنعت سراسر روسیه (۲۲-۱۹ مارس) کارفرمایان از دولت خواستند، هرگامی برای رشد تولید بردارد، اما کنترل و هدایت دولتی تولید را رد کردند."^(۱۷)

حکومت موقت ائتلافی مدت کوتاهی بعد از پدیداریش اعلام کرد، در جهت "کنترل عمومی تولید، حمل و نقل و نیز مبادله و توزیع کالاها" اقدام خواهد کرد. این حکومت در ۲۷ ماه مه آمادگی خود را برای تأسیس "ارگان عالی اقتصاد" اعلام نمود، منتها با تعلل و کندی تازه در روز ۲۱ ژوئن آئین‌نامه‌ای در این باره صادر کرد. در آئین‌نامه دونهاد ("شورای اقتصاد" و "کمیته اصلی اقتصاد") پیش‌بینی شده بود که از نمایندگان اتحادیه‌های کارفرمایان، دولت، شوراهای اتحادیه‌ها و تعاونی‌های کارگری تشکیل می‌شدند.

"شورای اقتصاد" وظیفه داشت پروژه عمومی سازماندهی اقتصاد ملی را تدوین کند و پیشنهادهایی برای تنظیم اقتصاد و کنترل تولید ارائه دهد. "کمیته اصلی اقتصاد" می‌بایستی آن‌جا که حکومت این پروژه‌ها را تأیید می‌کرد، آن‌ها را به اجرا می‌گذاشت. تنظیم صنعت و تجارت و همچنین هماهنگی بین کلیه مؤسسات و سازمان‌های ذیربط، در حوزه اختیارات کمیته اصلی یا عالی اقتصاد بود. برای تقویت کمیته مذکور، تشکیل یک کنفرانس اقتصادی پیش‌بینی شده بود.^(۱۸)

در ۱۱ مه برنامه دایره اقتصادی کمیته اجرایی شوراهای منتشر شد. این برنامه

۱۷. پروگولان، همانجا، ص ۳۸

۱۸. پروگولان، همانجا، ص ۳۹-۳۸ هم‌چنین ای. اچ. کار، همانجا، جلد ۲، ص

۷۱، نیز اثر او را می‌توان در فصل اول، چاپ ۱۹۶۵، ص ۳۲

مجموعه‌ای از مقررات دولتی برای تجدید حیات اقتصادی کشور را در بر می‌گرفت. در قسمتی از آن آمده بود: "اکنون وقت آن فرا رسیده است که دولت انحصار تجارت در بسیاری از شاخه‌های صنعت را در دست بگیرد. (غله، گوشت، نمک و چرم). در شاخه‌های دیگر صنعت (استخراج زغال سنگ و نفت، تولید فلزات، شکر و کاغذ) شرایط برای تشکیل تراست‌هایی که [فعالیت‌شان] توسط دولت تنظیم می‌شود، آماده است. و بالاخره تقریباً در همه شاخه‌های صنعت، شرایط موجود ایجاب می‌کند که دولت در تنظیم توزیع مواد خام و محصولات تولیدی و نیز در تثبیت قیمت‌ها مشارکت داشته باشد ... هم‌زمان باید مؤسسات مالی تحت کنترل افکار عمومی و دولت قرار گیرند تا با احتکار کالاهای تحت نظارت دولت مبارزه شود ... به علاوه باید ... به منظور مبارزه با انگل‌ها شدیدترین مقررات، از جمله اعمال کار اجباری، برقرار شود ... هم‌اکنون کشور دچار فاجعه است و تنها با بسیج نیروی خلاق کل ملت می‌توان از فاجعه بیرون آمد. ملتی که در رأس آن قدرت دولتی‌ای قرار دارد که آگاهانه این وظیفه خطیر را در برابر خود نهاده است."^{۱۹} این برنامه مورد توافق کمیته اجرایی شوراها که خط‌مشی منشویکی داشت، قرار گرفت. کمیته اجرایی از حکومت خواست "وظیفه سازماندهی برنامه‌ریزی شده صنایع و امور کارگری را به عهده بگیرد." بنابراین روشن است که منشویک‌ها از کنترل تولید از طریق دولت کاملاً جانب‌داری می‌کردند.

از سوی دیگر لنین نیز این برنامه اقتصادی را تأیید می‌کرد و تنها به این نکته انتقاد داشت که حکومت موقت قادر به اجرای آن نیست. لنین عبارت آخر از نقل قول بالا را اعتماد خرده‌بورژواآبانه کمیته اجرایی شوراها نسبت به وزرای سرمایه‌دار می‌دانست. با این وجود از خود برنامه اقتصادی استقبال می‌کرد. او در

۱۹- به نقل از لنین، مجموعه آثار آلمانی، چاپ سال ۱۹۷۲، جلد ۲۲، ص ۳۹۳، گروه از ماست

۱۴ مه در مقاله‌ای در پراودا پس از آوردن نقل قول فوق‌الذکر نوشت: "صرف نظر از آخرین جمله ... این برنامه عالی است. هم از نظر کنترل دولتی و هم از حیث دولتی کردن تراست‌ها و مبارزه با سوداگری و همین‌طور از لحاظ کار اجباری ... به ناچار برنامه بلشویسم «وحشتناک» به رسمیت شناخته شده است. زیرا برای دوری از سقوط واقعاً قریب‌الوقوع و دهشت‌انگیز روسیه، هیچ برنامه دیگری را نمی‌توان یافت."^(۲۰)

اندکی بعد اسکوبلف (وزیر کار منشویک) برنامه‌اش را اعلام نمود. وی در طرح خود بر نکات زیر تأکید نمود: دخالت دولت در همه زمینه‌های حیات اقتصادی، تصاحب سود کارفرمایان و بانک‌ها به نفع صندوق دولت، بستن مالیات تا میزان صد درصد بر سود کارفرمایان و بانک‌ها، اعمال کار اجباری برای سهام‌داران، بانک‌داران و صاحبان کارخانه‌ها و اطاعت نمودن سهام‌داران از دولت. لنین از برنامه اقتصادی اسکوبلف نیز استقبال کرد. وی در مقاله "فاجعه اجتناب‌ناپذیر و وعده‌های بی‌پایان" در شماره‌های مورخ ۱۶ و ۱۷ مه پراودا نوشت: "ما در آخرین شماره «پراودا» اعلام کردیم که برنامه کمیته اجرایی شورای نمایندگان کارگران و سربازان دیگر هیچ تفاوتی با برنامه بلشویسم «وحشتناک» ندارد. امروز باید اعلام کنیم که برنامه اسکوبلف، وزیر منشویک، از بلشویسم فراتر می‌رود."^(۲۱) لنین در ادامه، بخش‌هایی از برنامه اسکوبلف را آورده، خاطر نشان می‌سازد: "خود این برنامه نه فقط عالی است، نه فقط منطبق است با برنامه بلشویکی، بلکه در یک نکته حتی فراتر از برنامه ما می‌رود. آن هم در جایی که قول داده می‌شود «سودها از صندوق بانک‌ها» به میزان «صد درصد»

۲۰- لنین، همانجا، تأکید در اصل است.

۲۱- همانجا، ص ۴۲۳، تأکیدات در اصل است.

برداشته شود.^{۲۲)}

با توجه به نقل قول‌ها و توضیحات بالا کاملاً روشن است که خطوط اساسی سیاست اقتصادی بلشویک‌ها در آن مقطع تفاوتی با منشویک‌ها نداشت. چند ماه بعد (در ماه سپتامبر) لنین در جزوه خود به نام "خطر فلاکت و راه مبارزه با آن"، در همین چارچوب نظر خود را روشن‌تر بیان می‌دارد.^{۲۳)}

ایراد اساسی بلشویک‌ها به برنامه‌های کنترل اقتصادی حکومت موقت این بود که این برنامه‌ها به دلیل ماهیت بورژوایی دولت مذکور و دفاع آن از طبقات دارا، از قدرت اجرایی برخوردار نیستند. به عقیده بلشویک‌ها دولت دارای قاطعیت لازم برای متوقف ساختن روند روزافزون فروپاشی و تجزیه اقتصاد نبود. لنین در مقاله خود "درس‌های انقلاب" این نکته را تصریح می‌کند: "... وعده و وعیدهای بورژوازی در مورد کنترل تولید و حتی مرتب کردن آن و نیز در مورد سیاست صلح و غیره هرگز جامه عمل به خود نخواهد پوشید."^{۲۴)}

خلاصه این که اختلاف لنین با سوسیالیست‌هایی که با حکومت موقت همکاری می‌کردند، در برنامه اقتصادی آن‌ها نبود، بلکه همانا در مسئله "قدرت سیاسی" بود. از آن جا که حکومت موقت یک حکومت بورژوایی بود، بلشویک‌ها برخلاف منشویک‌ها، انجام اقدامات فوق را از توان و ظرفیت آن خارج می‌دیدند. آن‌ها در صورتی این اقدامات را عملی می‌دانستند که "پرولتاریا و بر رأس آن حزب بلشویک‌ها قدرت را به کف آورد." یعنی زمانی که "بلشویک‌ها به عنوان نماینده تمام مردم عمل" می‌کردند.^{۲۵)}

۲۲- همانجا، ص ۴۲۴، تأکید در اصل است.

۲۳- درباره جزوه فوق به فصل نهم همین اثر رجوع شود.

۲۴- لنین، آثار منتخبه در یک جلد، ترجمه پورهرمزان، ص ۴۸۶.

۲۵- همانجا، ص ۵۰۰، تأکید در اصل است.

کنترل کارگری پاسخ کارگران بود، احزاب چه می گفتند؟

چگونه می توان بر از هم پاشیدگی تولید غلبه کرد و به امور صنعت نظم داد؟ در میان کارگران هرچه بیشتر این اندیشه تقویت می شد که "کنترل کارگری" پاسخ این سؤال است. البته آن ها برنامه منسجمی برای کنترل و برداشت واحدی از حدود اختیارات خود در آن نداشتند. ولی هر درکی هم که کمیته های مختلف از حدود آن داشتند، روشن است که به عقیده آن ها کنترل می بایستی توسط خود کارگران و نه سازمان و یا جریانی خارج از آن ها انجام می گرفت. منطبق با همین درک در فراخوان به اولین کنفرانس کمیته های کارخانه پتروگراد قید شده بود: "کسانی که در کارخانه ها هستند، باید روسیه را نجات دهند." و "تنها از طریق مداخله پرولتاریا در زندگی اقتصادی روسیه می توان انقلاب را از سقوط نجات داد." (۲۶) اکنون بی مناسبت نیست اشاره ای به مواضع جریانات چپ داشته باشیم.

الف) منشویک ها

به اعتقاد منشویک ها، کنترل تولید وظیفه کارگران نبود و از عهده آن ها بر نمی آمد. به زعم منشویک ها کارگران نه صلاحیت این کار را داشتند و نه دخالت آن ها در تولید با مرحله انقلاب جور در می آمد. از اینرو وظیفه کارگران را نه دخالت در اداره امور تولید و کارخانجات، بلکه فعالیت در چارچوب مطالبات صنفی خودشان می دانستند. آنان هم چون اسکوبلف می خواستند به نحوی "کارگران با بورژوازی به توافق برسند." (۲۷) منشویک ها گمان می کردند، کنترل کارگری نه تنها راه به سوی بازسازی اقتصاد نخواهد برد، بلکه آن را به تأخیر انداخته و حتی به درهم ریختگی مطلق تولید می انجامد. با این تصور، هرگونه

۲۶- به نقل از پانکرانوف، همانجا، ص ۱۸۰

۲۷- به نقل از پروگمان، همانجا، ص ۴۲

تلاش کمیته‌های کارخانه در جهت کنترل را به عنوان عملیات هرج و مرج طلبانه تخطئه می‌کردند.

بدیل این حزب "کنترل دولتی"، و منظور آن کنترل از طریق حکومت موقت بود. لازمه این کار را همکاری دولت و سرمایه‌داران می‌دانستند. به باور سران منشویک، وجود سرمایه‌داران در آن مقطع برای نجات اقتصاد روسیه حیاتی بود. منشویک‌ها که خود را در خدمت حکومت موقت ائتلافی قرار داده بودند، (۲۸) سعی داشتند نظم و انضباط سرمایه‌دارانه را در محیط کار استوار نمایند.

ب) سوسیال رولوسیونرها (اس - ارها)

موضع رسمی حزب اس - ار بسیار شبیه به منشویک‌ها بود. ولی دلایل آن‌ها با منشویک‌ها تفاوت داشت. اس - ارها با این امر که یک طبقه - طبقه کارگر - اقتصاد را طبق منافع خودش کنترل کند، مخالف بودند. به اعتقاد آنان تمام نیروهای مردمی باید درگیر مسئله کنترل می‌شدند و این به بهترین صورت توسط دولت انجام‌پذیر بود. "زیرا تنها دولت نماینده مصالح هم تولیدکنندگان و هم مصرف‌کنندگان می‌باشد."

اس - ارها فکر می‌کردند کمیته‌های کارخانه کارشان کنترل اخراج و استخدام است و این امر که کمیته‌ها وظیفه ممتازی در کنترل تولید به عهده بگیرند را نمی‌پذیرفتند. اعتقاد داشتند که اگر کنترل کارگری توسط کمیته‌های کارخانه به اجرا در آید، باعث تجزیه اقتصاد و تضاد بین طبقه کارگر و دهقانان می‌شود. با

۲۸ - کنفرانس سراسری منشویک‌ها و سازمان‌های متحد حزب (۱۲ - ۷ مه ۱۹۱۷) خواستار "حمایت کامل و بی‌قید و شرط از حکومت موقت" (حکومت ائتلافی) شده بود. رجوع شود به قطعنامه‌ها و تصمیمات حزب کارگر سوسیال دموکرات روسیه (۱۹۱۷-۱۸۹۸)، ترجمه فارسی، جاب اول، دی ۱۳۶۳، ص ۲۷۱

این حال، حزب اس - اریک دست نبود و عقاید مختلفی - از جمله درباره "کنترل کارگری" - در آن وجود داشت. جناح چپ آن از یک سو "درخواست‌های بی‌مطالعه پیرامون کنترل دولتی اقتصاد" را رد می‌کرد و از سوی دیگر از کنترل کارگری هم جانب‌داری نمی‌نمود. به گفته اس. آ. اسمیت، بعضی از اس - ارهای چپ مثل و. ام. لویس (برجسته‌ترین اس - ار جنبش کمیته‌های کارخانه پتروگراد) مفهومی از کنترل کارگری را توضیح می‌دادند که مشابه نظر بلشویک‌ها بود. اما روزنامه اس - ارهای چپ که زنامیا ترودا (Znamya-Truda) نام داشت، از کنترل عمومی اقتصاد توسط تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان از طریق کمیته‌های کارخانه، اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها و غیره دفاع می‌کرد. سایر اس - ارهای چپ تقاضای کنترل به وسیله "مردم زحمت‌کش" را داشتند. ولی اس - ارهای غیرارتودوکس ماکسیمالیست خواستار اجتماعی شدن کارخانه‌ها بودند. کارخانه‌هایی که توسط کمیته‌های منتخب کارگران اداره می‌شدند. آن‌ها طرفدار این بودند که تا زمان اجتماعی شدن کارخانه‌ها، کنترل تولید به وسیله کمیته‌های کارخانه صورت بگیرد. (۲۹)

ج) آنارکوسندیکالیست‌ها و آنارشئیست‌ها

تا مقطع مورد بررسی ما یعنی تا اولین کنفرانس کمیته‌های کارخانه پتروگراد، آنارکوسندیکالیست‌ها نه تنها جریان نیرومندی نبودند، بلکه تعداد اعضایشان هم ناچیز بود. اما علیرغم عده اندک‌شان به واسطه حمایت جدی خود از کمیته‌ها و رادیکالیسم عمومی‌شان، تأثیر قابل ملاحظه‌ای روی جنبش کارگری داشتند. فعالین برجسته و صاحب نظر آن‌ها تازه از ماه مه بود که وارد روسیه شدند. "اینان

۲۹ درباره نظر اس - ارها در مورد کنترل کارگری رجوع شود به اسمیت، همانجا، ص ص

عمدتاً کارگران مهاجری بودند که از ایالات متحده آمریکا به روسیه باز آمدند و همگی در تشکل «بین‌الملل کارگران جهان» (آی. دبلیو. دبلیو) در آمریکا فعال بودند.^(۳۰)

حتی با ورود اینان به روسیه نیز گریگوری پتروویچ ماکسیموف (Grigori Petrovich Maximov) - یکی از چهره‌های سرشناس این جریان - نقل می‌کند: «تعداد فعالین حقیقی جنبش آنارکوسندیکالیستی به ۱۰۰ نفر هم نمی‌رسید.»^(۳۱) درباره صحت این گفته، همین قدر کافی است که اشاره کنیم: اولین شماره نشریه آنارکوسندیکالیستی «گولوس ترودا» («صدای کارگر») تا ۱۱ اوت ۱۹۱۷ یعنی حدود ۶ ماه بعد از انقلاب فوریه هنوز منتشر نشده بود.

ولین، یکی از نظریه پردازان جنبش آنارشویستی روسیه، نیز تأیید می‌کند که نفوذ آنارشویسم در آغاز بسیار ضعیف بود.^(۳۲) با این وجود فعالین آن‌ها در میان کارگران نفوذ داشتند. این نفوذ به حدی بود که مثلاً تومسکی بلشویک به حزبش هشدار می‌داد که «ما با جدا کردن خودمان از آنارشویست‌ها ممکن است خود را از توده‌ها جدا کنیم.»^(۳۳) آن‌ها در میان نانوایان، کارگران اسکله، معدن‌چیان دنباس،

۳۰ - رجوع کنید به:

A. P. G. Maximov, Die revolutionär syndikalistische Bewegung in Russland, in: E. Grassi (Hg.) Die russische Arbeiteropposition - Die Gewerkschaften in der Revolution, Hamburg, 1972, S. 70

۳۱ - همانجا

۳۲ - رجوع شود به:

Volin, Die zwei Ideen der Revolution, in: Johannes Ch. Traut (Hg.), Russland zwischen Revolution und Konterrevolution, Band 1, Dokumente (1917-1921), München, 1974, S. 47

۳۳ - رجوع شود به:

Carmen Sirianni, Workers control and socialist democracy - The soviet experience, London, 1982, p. 52

کارگران صنایع غذایی، پست و تلگراف و به میزان کمتری نساجی، چاپ و راه آهن نفوذ داشتند. از نظر جغرافیایی بزرگترین تمرکزشان در کارگران منطقه ویبورگ پتروگراد و ملوانان و کارگران کرونشئات بود.^(۳۴)

آن گونه که ماکسیموف تعریف می کند، آنارکوسندیکالیست ها هم در کمیته های کارخانه و هم اتحادیه ها شرکت فعال داشتند. عده ای از آنها فعالیت در کمیته های کارخانه را ترجیح می دادند، ولی در آغاز بر سر چنین موضوعی بین آنها توافق کامل وجود نداشت. دست آخر آنها سازماندهی کمیته های کارخانه را مهم تر تشخیص دادند و همه نیروهای خود را روی آن متمرکز نمودند.^(۳۵)

آنارکوسندیکالیست ها به لحاظ اقتصادی خواستار دخالت فعال کارگران در تولید و کنترل کامل توسط کارگران بودند. آنها برخلاف طرح لنین و بلشویک ها، کنترل کارگری را تنها محدود به عملکردهای نظارت و بازرسی صورت حساب ها نمی کردند، بلکه خواستار قدرت واقعی تصمیم گیری کارگران درباره استخدام ها، اخراج ها، مقررات کاری، ساعات کار، دستمزدها و خود پروسه تولید بودند. به عقیده آنان، چنین کنترل فعالی کارگران را برای خلع ید کامل از سرمایه داران و رسیدن به خودمدیریتی، آموزش داده و آماده می کرد.^(۳۶)

در یکی از مقالات نشریه "گولوس ترودا" (۲۵ اوت) نوشته شده بود: "ما به کارگران، دهقانان، سربازان و انقلابیون روسیه می گوئیم: پیش از هر چیز به انقلاب ادامه دهید. خود را هم چنان به طور مداوم سازمان دهید و سازمان های جدید، کمون ها، اتحادیه ها، کمیته ها و شوراهای متحد کنید. به این ادامه دهید که هدفمند

۳۴- رجوع شود به سیربانی، همانجا

۳۵- ماکسیموف، همانجا

۳۶- مقایسه شود با سیربانی، همانجا

و پیوسته در همه جا موقعیت خود را در اقتصاد این کشور گسترش دهید. هم‌چنان در دست‌های خود یعنی در دست‌های سازمان‌های خود، مواد خام و ماشین‌هایی را بگیرید که برای کارتان بدان‌ها نیاز دارید. به انقلاب ادامه دهید. برای چنگ زدن به مسائل مبرم کنونی درنگ نکنید. در همه جا سازمان‌هایی را به‌وجود آورید که توانایی حل این مسائل را دارند. دهقانان زمین‌ها را بگیرید و آن را در اختیار شوراهای خود قرار دهید، کارگران به این ادامه دهید که همه انواع معادن، مؤسسات و کارخانه‌ها را در اختیار سازمان‌های خود قرار دهید، همین‌طور کارگاه‌های پیشه‌وری و ماشین‌ها را!^{۳۷}

بسیاری از آنارکوسندیکالیست‌ها به نفع مصادره بی‌درنگ همه مؤسسات تولیدی و مالی بزرگ تبلیغ می‌کردند. تعدادی دیگر از آن‌ها مانند گریگوری ماکسیموف با مصادره بی‌درنگ مخالف بودند و می‌گفتند هنوز کارگران از نظر فنی و اجرایی توانایی هدایت مؤسسات را ندارند. اما با این وجود، گروه اخیر نیز در نشریه «گولوس ترودا» خواستار کنترل کامل (و نه صرفاً نظارت و بازرسی) توسط کارگران بود.^{۳۸}

به عقیده سیریانی، در حالی که موضع آنارکوسندیکالیست‌ها درباره کنترل کارگری در سطح کارخانه نسبتاً روشن بود، طرح‌های آنان برای ایجاد هماهنگی بین ارگان‌های کارگری در سطح محلی و ملی واقعاً مبهم بود. آنان کاملاً مخالف سیستمی از کنترل کارگری که از بالا به پایین و به گونه مرکزی سازماندهی می‌گشت، بودند. آنارکوسندیکالیست‌ها در اولین کنفرانس کمیته‌های کارخانه پتروگراد علیه تشکیل شورای مرکزی کمیته‌ها استدلال می‌کردند، زیرا می‌ترسیدند این مرکز ابتکارات محلی را خفه کند. البته پس از آن که شورای

۳۷- برنتون، همانجا، ص ۳۸، تأکید در اصل است.

۳۸- رجوع شود به سیریانی، همانجا، ص ۵۱.

مرکزی تشکیل شد، دو آنارکوسندیکالیست برجسته، ماکسیموف و بیل شاتوف (Bill Shatov)، عضو آن شدند.^(۳۹) در سپتامبر «ا. گراچف» (A. Grachev) نموداری را در "گولوس ترودا" منتشر کرد. این نمودار بر پایه چنین پیش فرضی قرار داشت که در جامعه پیچیده صنعتی شبکه اجتماعی یک کلیت غیر قابل تقسیم است و این که باید همه کمیته‌های کارخانه و کمون‌های دهقانی به طور تنگاتنگ با یکدیگر ارتباطات چندجانبه داشته باشند. سیریانی می‌افزاید، اما نه گراچف و نه سایر آنارکوسندیکالیست‌ها هرگز ساختارهای لازم برای ایجاد هماهنگی را بیشتر توضیح ندادند. آن‌ها به طور عام از فدراسیون‌های آزاد کمون‌های مستقل (خودمختار) صحبت می‌کردند، اما هیچ طرح خاصی ارائه نمی‌دادند که چگونه منافع محلی متضاد را می‌توان آشتی داد؟ چگونه باید نابرابری در بین کمون‌ها و کمیته‌ها بر طرف شود؟ و چگونه برنامه و هماهنگی در مقیاس ملی باید تدوین و اجرا شود؟ درک‌شان از ایجاد هماهنگی محلی و منطقه‌ای همواره مبهم، و استدلال‌شان برای عدم تمرکز همیشه گنگ بود.^(۴۰) در این جا قصد بررسی عقاید آنارشئیست‌ها را نداریم. اما از آن جا که انتقاد سیریانی را به طرح‌های آنارکوسندیکالیستی نقل کردیم، به جاست عقیده آنارشئیست‌ها را از قلم یکی از نظریه پردازان آن‌ها نقل نماییم. به ویژه این که درباره این آموزه شناخت اندکی در میان ایرانیان وجود دارد و پیرامون آنارشئیسم اکثراً از زبان دیگران صحبت شده است. ولین می‌نویسد: "طرح آنارشئیستی به معنای الغای سازمان سیاسی و دولتی است. این طرح حاکی از اتحاد بلاواسطه و فدراتیو، و تأثیرگذاری متقابل ارگان‌های اقتصادی، اجتماعی، فنی و سایر

۳۹. دواش تعداد نمایندگان آنارکوسندیکالیست‌ها در شورای مرکزی منتخب اول کنفرانس کمینه‌های کارخانه بطروگراد را نه دوتن بلکه یک نفر می‌شمارد.

۴۰. رجوع شود به سیریانی، همانجا، صص ۵۱-۵۲.

ارگان‌ها (اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها، تشکلات مختلف و غیره) در سطح محلی، منطقه‌ای، ملی و بین‌المللی می‌باشد. بنابراین در این جا مسئله بر سر تمرکزی است که خصلت سیاسی و دولتی ندارد؛ از طرف حکومت مرکزی نسبت به پایین دیکته نمی‌شود؛ بلکه محل هماهنگ‌کننده اقتصادی و فنی‌ای است که نیازها و مصالح واقعی را در نظر می‌گیرد. پس چنین نهادی از پایین نشأت گرفته و بر مراکز گوناگون تأثیر می‌گذارد. این تمرکز امری طبیعی و منطقی، بدون سلطه‌گری و اعمال قهر و ناشی از ضروریات مشخص است.^{۴۱)}

(د) بلشویک‌ها

هرگاه از برداشت‌های مختلفی که پیرامون "کنترل" در میان صفوف حزب بلشویک وجود داشت، صرف نظر کنیم و بخواهیم نظر رسمی حزب را مبنای قضاوت مان قرار دهیم، باید به لنین رجوع کنیم. در این جا نیز مثل اکثر موارد او حرف آخر را می‌زد.^{۴۲)} علاوه بر این روشن ساختن درک لنین درباره "کنترل

۴۱- ولین، همانجا، ص ۴۹

۴۲- لازم است روی این مسئله تأکید کنیم که در این جا منظور ما اهمیت انکارناپذیری است که لنین در حزب بلشویک داشت، و هرگز چنین نیست که لنین با روش‌های غیردموکراتیک نظر خود را در این حزب پیش می‌برد. در مقطع مورد بررسی ما یعنی سال ۱۹۱۷ ساخت درونی حزب بلشویک نسبتاً دموکراتیک و انعطاف‌پذیر بود. برای مثال در این سال در تمام سطوح تشکلات بطروگرد حزب، بحث و جدل‌های آزاد و سرزنده‌ای بر سر بنیادی‌ترین مسائل نظری و تاکتیکی در جریان بود. اعضای که دیدشان با نظر اکثریت تفاوت داشت، آزاد بودند برای نظراتشان مبارزه کنند و گاهی اتفاق می‌افتاد که لنین در این مبارزه برنده نباشد. در این باره کافی است ذکر شود که در سراسر سال ۱۹۱۷ بسیاری از مهمترین قطعنامه‌ها و بیانیه‌های عمومی بلشویک‌ها صرفاً بر مبنای نظرات لنین نوشته نشده بودند. افزون بر آن بلشویک‌های میانه‌رو بی‌مانند کامنف، زینوویف، لونا چارسکی و ریازانوف از معتبرترین سخن‌گوران حزب در نهادهای عمومی مهمی چون شوراه‌ها و اتحادیه‌های کارگری بودند. در سال ۱۹۱۷ سازمان‌هایی از حزب مانند کمیته

کارگری^{۲۱} یکی از موضوعات مهم پیش روی نوشته حاضر است. بنابراین تأمل روی موضع‌گیری‌ها، پراتیک و تئوری او پیرامون "کنترل کارگری" ضروری است.

در قسمت قبل نوشتیم که لنین در تزه‌های آوریل خود از کمیته‌های کارخانه نامی نبرد و اجرای "کنترل" را وظیفه "شوراهای نمایندگان کارگران" خواند. وی چند روز بعد (۱۰ آوریل) در مقاله "وظایف پرولتاریا در انقلاب ما" که در اساس آن را به عنوان "طرح پلاتفرم حزب پرولتاری" نگاشته بود، با ذکر "اقداماتی از قبیل ملی کردن زمین و تمام بانک‌ها و سندیکاها و سرمایه‌داران" مجدداً از "برقراری کنترل فوری شوراهای نمایندگان کارگران بر آن‌ها" نام می‌برد. در همان جا خاطر نشان می‌سازد که "بدون این اقدامات که فقط گام‌هایی به سوی سوسیالیسم بوده و از نظر اقتصادی کاملاً قابل اجرا است، التیام جراحات وارده از جنگ، اجتناب از خطر ورشکستگی امریست محال ..."^(۲۳) حال سؤال این است که چرا لنین نه تنها در "تزه‌های آوریل" بلکه در "طرح پلاتفرم" خود نیز نامی

(ادامه به قمر از صفحه قبل)

بطور گراد و سازمان نظامی حزب، استقلال قابل توجهی داشتند این استقلال به اندازه‌ای بود که در ماه ژوئیه سازمان نظامی حزب و کمیته بطروگراد تحت تأثیر پیکارجویی کارگران و سربازان قرار گرفته و برخلاف خواست کمیته مرکزی عمل کردند. در این باره رجوع شد به الکساندر راسنویچ، انقلاب ۱۹۱۷ در بطروگراد (بلشویک‌ها به قدرت می‌رسند)، ترجمه دکتر مرنضی محیط، نشر آروین، تهران، ۱۳۷۳. البته این که مخالفین خط غالب در حزب بلشویک، در سال‌های پس از انقلاب اکثر تا چه اندازه از آزادی برخوردار بودند، موضوع جداگانه‌ای است که در جلد دوم به آن اشاره خواهیم کرد.

در مورد "کنترل کارگری" نیز در میان اعضای حزب نظرات مختلفی وجود داشت. به ویژه این که در سال ۱۹۱۷ کارگران بسیاری به عضویت حزب درآمدند. این تازه واردین کمتر به وایی نسبت به انضباط حزبی داشتند و بیش از هر چیز تحت تأثیر پیکارجویی همکاران و کارگران حوزه انتخاباتی خود عمل می‌کردند.

۲۳- لنین، آثار منتخبه در یک جلد، ص ۴۶۴، تأکید در اصل است.

از کمیته‌های کارخانه نمی‌برد و خواهان "کنترل تولید" توسط "شوراها" می‌شود؟ در حالی که کمیته‌های کارخانه بودند که به‌طور واقعی در تولید و سازماندهی آن دخالت می‌کردند و اساساً کنترل کارگری خواسته آن‌ها بود و با نام آن‌ها تداعی می‌شد.

ما هنوز دیدگاه لنین را درباره سازماندهی اجتماعی کار و تولید در سوسیالیسم، در سطح بررسی تاکنونی مان وارد نکرده‌ایم. بنابراین منطقی هم نیست که فعلاً از این جا شروع کنیم. ولی روشن ساختیم که نکته اساسی در دیدگاه لنین قدرت حاکمه بود. سیاست انقلابی بلشویک‌ها سرنگون ساختن حکومت موقت بود. لنین شوراها را آلترناتیو مؤثری در برابر این حکومت می‌دانست. بر همین اساس، نفوذ هر چه بیشتر حزب را در شوراها ضروری ارزیابی می‌کرد و خواهان این بود که حزب بلشویک در آن تشکل‌ها اکثریت به دست آورد. شورا در آن مقطع مناسب‌ترین وسیله‌ای بود که می‌توانست با بسیج توده‌ها، قدرت را از دست حکومت موقت گرفته به حزب او منتقل کند.

به هر حال چشم‌انداز لنین از دولت آتی، دولت شوراها بود؛ منتها شوراهایی که به انقیاد حزب بلشویک درآمده باشند. بدین معنا زمانی که وی از "کنترل شوراها" سخن می‌گوید، می‌توان از آن همان "کنترل دولتی" را نیز فهمید. تا زمانی که ماهیت "کنترل" و "دولت" و این‌که چه کسانی و چگونه باید این وسایل را در خدمت خود بگیرند، مشخص نشود، نمی‌توان تمایزی بین "کنترل شوراها" و "کنترل از طریق دولت" قائل شد. زیرا "کنترل شوراهای کارگران و دهقانان" می‌تواند فقط پوششی باشد برای کنترل دولتی که به نام کارگران و نه توسط آنان عمل می‌کند.

تا نیمه اول ماه مه موضع رسمی بلشویک‌ها درباره ماهیت کنترل ناروشن و دوپهلوی باقی مانده بود. می‌شد از آن کنترل دولتی هم فهمید. لنین در ۱۷ مه یعنی

دو هفته پیش از تشکیل اولین کنفرانس کمیته‌های کارخانه پتروگراد در پراودا صریحاً شعار "کنترل کارگری" را تأیید کرد و توضیح داد که "کارگران باید خواستار اجرای فوری کنترل واقعی باشند. کنترلی که بی‌قید و شرط از سوی خود کارگران [اعمال شود]".^(۴۴) این برای نخستین بار بود که لنین به جای اصطلاح "کنترل شوراهای" از "کنترل توسط خود کارگران" استفاده می‌کرد. ای. اچ. کار با ریزبینی موضع تازه لنین را به شرح زیر یادآور می‌شود: "چند هفته بعد، تصمیم حکومت موقت به تأسیس کمیته «نظارت اجتماعی» بر امور صنعتی لنین را به بیان این سخن برانگیخت که «در محافل کارگری آگاهی بر ضرورت نظارت پرولتری بر کارخانه‌ها و سندیکاها افزایش می‌یابد»، و این که فقط نظارت پرولتری می‌تواند مؤثر باشد. لنین اذعان نداشت - و شاید توجه هم نداشت - که دارد مطلب تازه‌ای را مطرح می‌کند و خواست «محافل کارگری» چیزی است غیر از آنچه خود او قبلاً تأیید کرده بود.^(۴۵)

در این مقطع کمیته‌های کارخانه گسترش زیادی یافته بودند؛ قدرت بسیج توده‌ای داشتند و در مبارزات اجتماعی نقش مهمی ایفاء می‌کردند. دولت و سرمایه‌داران آن‌ها را مانعی جدی در مقابل خود می‌دیدند. بنابراین برای حزب

۴۲- لنین، مجموعه آثار آلمانی، چاپ سال ۱۹۷۲، جلد ۲۴، ص ۲۲۷، تأکیدات، در اصل و گروه از ماست.

۴۵- ای. اچ. کار، همانجا، جلد ۲، ص ۷۳-۷۲، تأکید در اصل. لازم به تذکر است که مترجم این کتاب (آقای نجف دریابندری) در این جا و همه جای کتاب معادل "نظارت" را برای واژه "کنترل" انتخاب کرده است. این کار باعث ابهاماتی می‌شود. زیرا نظارت (بازرسی، وارسی، مراقبت در اجرای امری) مفهوم منفعلی را نداعی می‌کند. در حالی که کنترل آن‌طور که کارگران از آن نام می‌بردند، شامل اختیار تصمیم‌گیری (هرچند به معنای محدود کلمه) نیز می‌شد. ما برای رفع این ابهام واژه کنترل را در مفهوم می‌فراتر از نظارت به کار می‌بریم به نحوی که دخالت در امور تولید و مدیریت، و قدرت تصمیم‌گیری (محدود) را نیز در خود داشته باشد. این البته هنوز با مدیریت کارگری مرز دارد. زیرا مدیریت کارگری دلالت بر حاکمیت جمعی کارگران بر فرآیند تولید دارد. در آن جا تمامی تصمیمات بنادین را کارگران به طور جمعی می‌گیرند.

بلشویک از نظر سیاسی بسیار مهم بود که نفوذ خود را در آن‌ها تقویت کرده، رهبری‌شان را به دست آورد. به‌ویژه این‌که تا آن زمان حزب در میان هیچ‌یک از تشکلات توده‌ای (شوراهای کارگران و سربازان، شوراهای دهقانان، اتحادیه‌های کارگری و ...) از نفوذ چندانی برخوردار نبود. در حالی‌که کارگران بلشویک در کارخانه‌ها به پاس حمایت از کمیته‌های کارخانه نفوذ چشم‌گیری در میان آن‌ها به دست آورده بودند. کنترل کارگری خواسته خود کارگران بلشویک نیز بود. پشتیبانی رهبری بلشویک‌ها از شعار و خواسته اصلی کمیته‌های کارخانه یعنی کنترل کارگری، از یک طرف جایگاه کارگران بلشویک را در میان آن‌ها مستحکم می‌ساخت و از طرف دیگر کارگران بیشتری را به جانب‌داری از این حزب می‌کشاند. به علاوه به خاطر داشته باشیم که آلترناتیو منشویک‌ها و حکومت "کنترل دولتی" بود. در حالی‌که بلشویک‌ها تا زمانی که حکومت موقت بر سر قدرت بود، با هدایت دولتی تولید مخالف بودند. از اینرو آن‌ها می‌بایستی در عرصه اقتصادی نیز مرزی بین آلترناتیو خود و حکومت موقت می‌کشیدند. شعار "کنترل کارگری" این امر را تأمین می‌کرد.

رابطه اتحادیه‌های کارگری و کمیته‌های کارخانه

به اتحادیه‌های کارگری روسیه در فصل بعد می‌پردازیم. در این جا به ذکر نکاتی پیرامون نظر رسمی اتحادیه‌ها درباره کمیته‌های کارخانه و همچنین نظرگاه‌های مختلفی که در میان فعالین کمیته‌های کارخانه درباره اتحادیه‌ها وجود داشت، بسنده می‌کنیم.

در زمان تزار، اتحادیه‌های روسیه درهم شکسته و ویران شده بودند. بعد از انقلاب فوریه، اتحادیه‌ها مجدداً احیاء شدند. تقریباً تمام آن‌ها طی دو ماهه اول انقلاب به وجود آمدند. اتحادیه‌ها علیرغم گسترش سریع‌شان، در منازعات

کارگری آن زمان کمتر به حساب می آمدند، زیرا دخالت جدی‌ای در مبارزه طبقاتی کارگران نداشتند. در زمانی که انقلاب بیش از هر جا در کارخانه‌ها جریان داشت و مسئله کارگران دخالت در امور تولید و کنترل کارگری بود، اتحادیه‌ها حتی به منزله سازمان‌هایی برای دفاع از منافع صنفی کارگران نیز کارآیی نداشتند.

در نشست نمایندگان اتحادیه کارگران فلز پتروگراد که در ۱۱ ژوئن ۱۹۱۷ برگزار شد، درماندگی و لختی اتحادیه‌ها به روشنی فاش گشت. به عنوان نمونه روبتسوف (Rubtsov) - یکی از فعالین کارگری - در گزارش فعالیت دفتر مرکزی اتحادیه کارگران فلز اظهار داشت: "این امر خصلت‌نماست که ۹۹ درصد منازعات بدون اطلاع سازمان‌های اتحادیه‌ای به وجود آمده و ادامه می‌یابند." (۴۶)

مبارزه با کارفرمایان عمل سریع و قاطع می‌طلبید، در حالی که اتحادیه‌های محافظه کار بیشتر به کار مذاکره صلح آمیز با سرمایه می‌خوردند تا مبارزه انقلابی در ابعاد و اشکالی که در سال ۱۹۱۷ جاری بود. در این جا نیز مثل سایر موارد، این کمیته‌های کارخانه بودند که در رأس جنبش مطالباتی کارگران قرار داشتند. اتحادیه‌ها استقلال کمیته‌های کارخانه را قبول نداشتند؛ خواهان تابع نمودن آن‌ها به خود بودند و ابتکارات و دخالت کمیته‌ها را در تولید، مسبب "آناشرشی اقتصادی" می‌دانستند. اما در میان فعالین کمیته‌های کارخانه نظر واحدی درباره اتحادیه‌ها وجود نداشت. برای مثال اولین کنفرانس کمیته‌های کارخانه خارکوف (۲۹ مارس) با این که وظیفه "کنترل تولید" را به عهده کمیته‌ها می‌گذاشت و آن‌ها را "سازمان انقلاب" می‌نامید، (۴۷) ولی در عین حال آن‌ها را "سازمان محلی

۴۶ بانکراتوا، همانجا، ص ص ۲۲۸-۲۲۷

۴۷ در این باره به فصل سوم رجوع شود

اتحادیه‌ها^{۴۸} می‌خواند. در قسمتی از مصوبات این کنفرانس آمده بود: کمیته‌های کارخانه باید در آینده سازمان‌های محلی برای قراردادهای تعرفه و پایین‌ترین نهادهای کنترل باشند. نهادهایی که بر رعایت [مفاد] قرارداد هم توسط کارفرمایان و هم کارگران نظارت کنند.^{۴۸)}

تنزل دادن کمیته‌های کارخانه به "سلولهای محلی اتحادیه‌ها" هدف اتحادیه‌های کارگری نیز بود. آن‌ها می‌خواستند کمیته‌های کارخانه را به صورت کارگزاران سیاست اتحادیه‌ای در خود ادغام نمایند. از مصوبات کنفرانس خارکوف معلوم می‌شود که بخشی از اعضای کمیته‌ها نیز تقریباً همین چشم‌انداز را داشتند. اما بسیاری از فعالین کمیته‌ها نظر دیگری داشتند. آن‌ها خواهان حفظ استقلال کمیته‌های کارخانه از اتحادیه‌ها بودند. حتی محافظه‌کاری اتحادیه‌ها، برخی از آنان را به این نتیجه رسانده بود که وجود اتحادیه‌ها در دوره انقلابی زائد است. این اندیشه به خصوص در میان فلزکاران یعنی پیشروترین کارگران روسیه طرفدار داشت.

بهتر است در این مورد نیز مثال‌هایی از خود کنفرانس خارکوف بزنیم. یکی از نمایندگان «مجمع عمومی الکتریسیته» در دومین کنفرانس کمیته‌های کارخانه خارکوف گفت: "کشتی اتحادیه‌ها در سراسر دنیا شکسته است. آن‌جا نیز که هنوز وجود دارند، ما را فقط از مبارزه باز می‌دارند. اگر اتحادیه‌ها بخواهند کمیته‌های کارخانه را به اطاعت از خود بکشانند، ما می‌گوییم: دست‌تان کوتاه، ما راه شما را نمی‌رویم. مبارزه با سرمایه باید تا پایان کار پیش برده شود."^{۴۹)} سخنران دیگری اشاره کرد: "کمیته‌های کارخانه وضع کارگران را بهبود می‌بخشند، بر عکس اتحادیه کارگران فلز برای کارگران هیچ کاری نکرده است. کمیته

۴۸ - بانکراتوا، همانجا، ص ۱۷۶

۴۹ - همانجا، ص ۲۲۷

کارخانه یک نیروی زنده است، برعکس در مورد اتحادیه‌ها، فقط در حد شکل درجا زده‌ایم. انسان نباید جنبش را فدای شکل کند. کارگران فلز در کمیته‌های کارخانه متشکل شده‌اند. کمیته‌ها ماندگارترند. باید از آن‌ها حمایت کرد* و کارگری به نام کولباکین (Kulbakin) از کارخانه لوکوموتیوسازی گفت: "اتحادیه‌ها فرزندان بورژوازی هستند."* (۵۰)

به طور کلی می‌توان گفت درون کمیته‌های کارخانه سه گرایش عمده وجود داشتند. یکی استقلالی برای کمیته‌ها قائل نبود و خواهان ادغام و وابستگی آن‌ها به اتحادیه‌ها بود. دیگری گرچه استقلال کمیته‌های کارخانه را می‌پذیرفت ولی دلیل آن را نه از قوت کمیته‌ها بلکه از ضعف اتحادیه‌ها می‌گرفت. این گرایش معتقد بود که جنبش اتحادیه‌ای هنوز به اندازه کافی رشد نکرده و توانایی دفاع از مصالح کارگران را ندارد. از اینرو تا زمانی که اتحادیه‌ها در ضعف بودند، وجود کمیته‌ها و استقلال آن‌ها را لازم می‌شمرد. سومی با تأکید روی محافظه‌کاری و واماندگی اتحادیه‌ها از جنبش کارگری، خواستار استقلال بی‌چون و چرای کمیته‌ها بود. تا قبل از انقلاب اکتبر، مرز بین گرایش‌های دوم و سوم - که از اساس با یکدیگر تفاوت داشتند - مغشوش بود.

اولین کنفرانس کمیته‌های کارخانه پتروگراد (۳۰ مه - ۵ ژوئن)

وجود ناهماهنگی بین کمیته‌های کارخانه رشته‌های مختلف تولیدی، آن‌ها را از اتخاذ یک سیاست مشترک و متحدانه در قبال موضوعاتی که در مقابل‌شان قرار داشت، باز می‌داشت. برای هماهنگ و همبسته نمودن فعالیت‌ها، این اندیشه در میان کمیته‌های کارخانه پتروگراد هر چه بیشتر قوت می‌گرفت که نخستین

کنفرانس سراسری خود را برگزار کنند. اولین قدم برای اتحاد در سطح پتروگراد، به همت کمیته کارخانه پوتیلوف برداشته شد. کمیته مذکور با همین هدف بیانیه‌ای در ۲۹ آوریل صادر نمود و به کمیته‌های سایر کارخانجات روی آورد. چند روز بعد کمیسیونی برای تدارک تشکیل کنفرانسی در سطح شهر برگزار شد. سرانجام کنفرانس فوق در روز ۳۰ ماه مه گشایش یافت و تا ۵ ژوئن به کار خود ادامه داد. ۵۶۸ نفر از سوی کمیته‌ها، اتحادیه‌ها، تعاونی‌ها و احزاب سیاسی در کنفرانس شرکت کردند. از این تعداد ۲۶۷ نفر دارای حق رأی بودند. از مجموع شرکت‌کنندگان، ۴۹۹ تن نماینده کمیته‌های کارخانه بودند، ۶۹ تن بقیه نیز از سوی اتحادیه‌ها و احزاب سیاسی به عنوان ناظر در جلسه شرکت داشتند.^(۵۱) هیئت‌های نمایندگی کمیته‌های کارخانه از ۲۳۶ کارخانه اعزام شده بودند. تعداد نمایندگان از هر واحد تولیدی به طریق زیر تعیین شده بود: مؤسسات با کمتر از ۱۰۰۰ کارگر، یک نماینده؛ مؤسسات با ۱۰۰۰ تا ۱۰۰۰۰ کارگر، دو نماینده و مؤسسات با بیش از ۱۰۰۰۰ کارگر، سه نماینده.^(۵۲) هیئت‌های فوق در مجموع ۳۳۷۴۶۴ کارگر را در رشته‌های تولیدی مختلف نمایندگی می‌کردند که مشخصات آن‌ها در جدول شماره ۱ آمده است:

این جدول نشان می‌دهد که کارگران فلزی که در کمیته‌های کارخانه متشکل شده بودند، از نظر کمی وزن تعیین‌کننده‌ای در کل جنبش کمیته‌ها در پتروگراد داشتند. به طوری که مجموعاً ۲۴۱۶۳۲ فلزکار (حدود ۷۲ درصد کارگران

۵۱- رجوع شود به پروگمان، همانجا، ص ۴۰ و نیز منبع زیر

Robert James Devlin, Petrograd Workers and Workers Factory Committees in 1917: an Aspect of the Social history of the Russian Revolution, New York, 1976, p. 131

۵۲- رجوع شود به دوان، همانجا

متشکل در کمیته‌های پایتخت) نمایندگان خود را به اولین کنفرانس کمیته‌های

جدول شماره ۱ (۵۳)

رشته تولدی	تعداد کارگران	تعداد کارخانجات	تعداد متوسط کارگران در هر کارخانه
فلز	۲۴۱۶۳۲	۱۴۱	۱۷۱۳
پارچه‌بافی	۱۷۹۱۶	۱۵	۱۱۹۴
کاغذ و چاپ	۵۹۶۹	۱۷	۳۵۱
حریم	۹۲۰۱	۹	۱۰۲۲
راه آهن	۴۵۳۲	۲	۲۲۶۶
الکترونیکسک	۴۲۰۲	۲	۲۱۰۱
مترو	۵۳۶۸	۲	۱۷۸۹
صایع چوب	۲۳۰۶	۹	۲۵۶
سایر رشته‌ها	۴۳۹۸۶	۳۴	۱۲۹۳
مجموع	۳۳۷۴۶۴	۲۳۶	۱۴۹۲

کارخانه پتروگرااد فرستادند. هم‌چنین با دقت در تعداد متوسط کارگران در کارخانه‌هایی که کمیته‌ها تشکیل شده بودند، متوجه می‌شویم که این تشکله‌ها در مؤسسات بزرگ متمرکز شده بودند، تا آن‌جا که به‌جز در رشته‌های کاغذ، چاپ و چوب، در سایر رشته‌ها متوسط کارگران هر کارخانه بیش از ۱۰۰۰ تن بود. حال اگر در نظر بگیریم که در آغاز سال ۱۹۱۷، حدود ۴۰۰۱۶۰ کارگر در

پطروگراذ زندگی می‌کردند که در ۸۳۲ کارخانه مشغول کار بودند، می‌بینیم که اکثریت مطلق کارگران پطروگراذ (۸۴/۳ درصد) به کنفرانس نماینده فرستاده بودند.^{۵۲} در عین حال این کارگران تنها در ۲۳۶ کارخانه (۲۸/۶ درصد کل کارخانه‌های پایتخت) شاغل بودند. به عبارت دیگر، همان‌گونه که جدول شماره ۲ نشان می‌دهد، ۲۸/۶ درصد کارخانجات، ۸۴/۳ درصد کارگران پطروگراذ را زیر پوشش داشتند؛ و این تعداد از طریق کمیته‌ها نمایندگی می‌شدند.

جدول شماره ۲

تعداد کارگران پطروگراذ (ژانویه ۱۹۱۷)	تعداد کارگرانی که توسط کمیته‌ها در کنفرانس ماه مه نمایندگی می‌شدند	درصد
۴۰۰۱۶۰	۳۳۷۴۶۴	۸۴/۳

تعداد کل کارخانه‌های پطروگراذ (ژانویه ۱۹۱۷)	تعداد کارخانه‌هایی که در آنها کمیته‌ها تشکیل شده بودند	درصد
۸۳۲	۲۳۶	۲۸/۶

مهمترین موضوعاتی که کارگران در کنفرانس در مقابل خود قرار دادند، عبارت بودند از:

۱- بررسی موقعیت صنعت و ارائه راه‌حلی برای غلبه بر ازهم‌گسیختگی اقتصادی

۲- رابطه کمیته‌ها با سایر تشکلات کارگری به‌ویژه با اتحادیه‌ها

۳- تشکیل ارگان مرکزی برای هماهنگ نمودن فعالیت‌های کمیته‌های کارخانه پطروگراذ.

۵۲ در این برآورد، تعداد کارگرانی که طی ژانویه تا مه اخراج و کارخانجاتی که در همین مدت تعطیل شده بودند، به حساب نامده‌اند.

همان طور که انتظار می‌رفت، دو موضوع اول در مرکز مباحثات قرار داشتند. از یک طرف، این مسئله مطرح بود که چه کسانی باید تولید را کنترل نمایند، دولت و یا خود کارگران از طریق کمیته‌های کارخانه. کنترل از طریق دولت به معنای به رسمیت شناختن نظم اجتماعی موجود بود؛ نظامی که حکومت موقت حافظ آن بود. برعکس کنترل از طریق کارگران معنای دیگری داشت. با این عمل اولاً اعتبار و مشروعیت حکومت موقت زیر سؤال می‌رفت، زیرا این ایده نظم نوینی را پیش شرط خود داشت. ثانیاً لازمه آن سلب قدرت از سرمایه‌داران و مدیران آنها در تولید بود، به نحوی که قادر نباشند بدون موافقت کارگران اقدامی کنند. این کار مقدمات تسلط کارگران بر وسایل تولید را فراهم می‌آورد. به این ترتیب تصمیم کنفرانس برای تعیین این و یا آن شیوه کنترل از اهمیت اجتماعی - سیاسی بسزایی برخوردار بود. از سوی دیگر، جدل بر سر این بود که آیا کمیته‌ها تابع اتحادیه‌ها شوند و یا مستقلاً عمل کنند. پذیرش ادغام کمیته‌ها در اتحادیه‌ها، به معنای این بود که کمیته‌ها افق متمایزی از اتحادیه‌ها برای خود قائل نبودند. بر عکس حفظ استقلال کمیته‌ها، بیانگر این موضوع بود که آنها طبیعت و اهداف انقلاب را به گونه‌ای متفاوت از اتحادیه‌ها ارزیابی کرده، وظایفی برای خود قائل بودند که از محدوده فعالیت اتحادیه‌ای فراتر می‌رفت.

در کنفرانس چه نظراتی مطرح شد؟ احزاب و گرایش‌های مختلف (به‌ویژه دو حزب بلشویک و منشویک) در آن چه مواضعی داشتند؟ سخنرانی‌ها بر سر چه موضوعاتی دور می‌زد؟ سرانجام جهت‌گیری عمومی جلسه چه بود؟

برای پاسخ به سؤالات بالا، ابتدا از سخنرانی وزیر کار آن زمان که یک منشویک بود، شروع می‌کنیم: ام. ال. اسکوبلف در نطق خود گفت: "ما در مرحله بورژوازی انقلاب به سر می‌بریم."^(۵۵) وی با این پیش‌فرض نتیجه گرفت: "در